

## برنامه و موقعیت سیاسی ما

توضیح ناشر انگلیسی

در ۴ اوت ۱۹۱۴ فراکسیون سوسیال دمکرات در رایشتاگ به اعتبارات جنگی رأی موافق داد، با قبول این استدلال که جنگ برای دفاع سرزمین پدری به ضد ارتجاع تزاری بود، و متون مارکس و انگلس را ذکر کردند که "ثابت" کنند که جنگ به ضد تزاریزم جنگی برای دفاع از تمدن، و وظیفه‌ی مقدس هر پرولتر بود. "صلح مدنی" تا پایان جنگ اعلام شده و مبارزه‌ی طبقاتی "تعطیل شد"، گرچه اقلیت نمایندگان با این اقدامات مخالف بودند، فراکسیون به عنوان یک بلوک رأی داد. تنها در دوم دسامبر بود که کارل لیبکنشت برای اعتبارات بیشتر از رأی دادن امتناع کرد، و پیکار یک نفری اش را علیه جنگ آغاز کرد.

فوراً پس از رأی گیری ۴ اوت، جلسه‌ی در خانه‌ی روزا لوکزامبورگ، با شرکت دونکر، ابرلاین، مارچلوسکی، مهرینگ، مایر، و بیک تشکیل شد. این گروه تصمیم گرفت مخالفت آغاز کند، ولی از تشکیل یک حزب مستقل امتناع کرد، و کار درون حزب سوسیال دمکرات را ترجیح داد. روزنامه‌ی - "دی اینترناسیونال" - می‌بایست انتشار یابد، یک شماره از آن در آوریل ۱۹۱۵ بیرون آمد. پس از آزادی روزا لوکزامبورگ از زندان در فوریه ۱۹۱۶ (جائی که او محکومیت برای "توهین" به اعلیحضرت پیش از جنگ

را باید می گذراند)، گروه هم چنان جلساتی داشت، نام اسپارتاکوس را برگزید، و کار آژیتاسیون را آغاز کرد. آژیتاسیون در طول جنگ ادامه داشت؛ ولی جامعه ی اسپارتاکوس هرگز خیلی قوی نبود. همه آژیتاسیون در کمال خفا باید انجام می شد، و رهبران اغلب بیشتر در زندان بودند. نخستین تلاش ایجاد یک تظاهرات توده ای روز [اول ماه] مه ۱۹۱۶ در برلین بود. در ۸ بامداد، کارل لیبکنشت به وسط جمعیت قدم گذاشته و فریاد زد "برچیده باد جنگ!" فوراً او بازداشت شد، و گرچه تظاهرات عظیمی برله او بود، نتیجه زیادی از آن حاصل نشد. روزا لوکزامبورگ، یولیان مارچلوسکی، فرانتس مهرینگ، و ارنست مایر و هم چنین دیگر رهبران اسپارتاکوس، بیشتر دوران جنگ را در "بازداشت احتیاطی" بودند.

نزدیک پایان سپتامبر ۱۹۱۸ جنگ به زبان آلمان پیچید. اعتصابات کشور را فرا گرفت. بزرگ ارتشداران لودندورف، استعفاء کرد و به هلند گریخت. در ۹ نوامبر یک اعتصاب عمومی در برلین به راه افتاد. صدراعظم، شاهزاده ماکس از بادن، قدرتش را دو دستی به نماینده فراکسیون سوسیال دمکرات، ابرت تقدیم کرد، و با قیصر، که خلع شده بود، گریختند. با شنیدن این، شیدمان، یکی دیگر از رهبران "اکثریت" سوسیال دمکرات بر پله های رایشتاگ در جلوی گروه کوچکی از وکلای پارلمانی اعلام جمهوری کرد. دو ساعت بعد، در مرکز برلین، کارل لیبکنشت جمهوری سوسیالیستی را اعلام کرد.

هیچ کس تجزیه ناگهانی دولت را انتظار نداشت. وقایع نوامبر و دسامبر ۱۹۱۸ سیاستمداران راست و چپ را شگفت زده کرد. طبقه کارگر به مانند سربازان که در وضع غلیان بودند، بود. شوراهای کارگران و سربازان در

سراسر کشور به تقلید آگاهانه ای از مدل شوروی تشکیل شد. و تنها قدرت واقعی را نمایندگی می کردند. ولی شوراها در مورد موقعیت خودشان و وظایف مبرمشان روشن نبودند. آن ها به عنوان یک قاعده به سرعت گروه های سوسیال دمکرات موافق را، که هدفشان نگه داشتن "نظم" بود، تحت کنترل آمدند. نیروهای ارتجاع با دفع الوقت کردن شوراها، قادر بودند از شوک بیرون آمده و آغاز به سازمان دهی و دفاع از خودشان کنند.

نخستین کنگره ی شوراها ی کارگران و سربازان در ۲۱ - ۱۶ دسامبر ۱۹۱۸ در برلین تشکیل شد. اکثریت نمایندگان با سیاست معتدل رهبران سوسیال دمکرات از نوع ابرت [گوینده] "من از انقلاب اجتماعی مانند طاعون نفرت دارم" موافق بودند. جامعه اسپارتاکوس فقط ۱۰ تا از ۴۸۹ نماینده حاضر را داشت. روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت برای این که آن ها "نه از کارگران و نه از سربازان" بودند به جلسه راه داده نشده بودند. کنگره تصمیم گرفت که مجلس ملی باید انتخاب شود. انتخابات برای ۱۹ ژانویه ۱۹۱۹ تعیین شد. در همین حال، کنگره تصمیم گرفت قوایش را به قوه ی صرفاً اجرایی در خلال مدت محدود کند.

در خیابان ها، وضعی انقلابی وجود داشت. [...]

فشار اوضاع، جامعه اسپارتاکوس را به جلو راند. از ۳۰ دسامبر تا ۱ ژانویه یک کنفرانس ملی در برلین جلسه ی فوری تشکیل داد. نمایندگان، که گروهی مخلوط و به سختی نمایندگان کل جامعه بودند، عمدتاً جوان و بسیار زیاد تحت تأثیر وقایع روسیه قرار داشتند، دو تصمیم مهم گرفتند: (۱) از حزب سوسیال دمکرات ویژه، بیرون آمده و حزبی مستقل، حزب کمونیست آلمان را تشکیل دهند؛ (۲) در انتخابات برای مجلس ملی شرکت نکنند. [اولی قبول شد

ولی دومی با مجادلات روبرو شد. [ مناظرات علیه انتخابات: قول دوهل-  
 "خیابان والاترین تریبونی است که ما به دست آورده ایم" - گلویتسکی-  
 "ده مرد در خیابان بیش از ۱۰۰۰ رأی ارزش دارند. "روزا لوکزامبورگ در  
 دفاع از شرکت در انتخابات صحبت کرد. [...] در پایان خطابه اش بنا به  
 گزارش تندنویسی، "ابراز احساسات خفیفی" ثبت شد. کنگره با ۶۶ به ۲۳  
 رأی، به مخالف شرکت در انتخابات تصمیم گرفت.

پس از بنیان گذاری حزب کمونیست آلمان، وقایع به سرعت اتفاق افتادند-  
 گرچه مدرکی نیست که حزب مسنول شتابشان بود. در ۴ ژانویه، امیل  
 آیکهون، رئیس پلیس برلین و عضو حزب سوسیال دمکرات ویژه، توسط  
 رژیم موقتی از کار برکنار شد زیرا او "بی نظمی" در خیابان ها را پایان  
 نبخشیده است. آیکهون تسلیم را نپذیرفت. تظاهراتی از طرف سوسیال  
 دمکرات ویژه و با حمایت کمونیست ها به راه افتاد. در ۶ ژانویه ساختمان  
 "فور وارتس" اشغال شد، و یک شماره انقلابی روزنامه منتشر شد. اشغال تا  
 ۱۳ ژانویه ادامه یافت تا وقتی که وزیر دفاع سوسیال دمکرات نوسکه،  
 سربازان را برای گرفتن کنترل اوضاع فراخواند. پس از قتل عام در "فور  
 وارتس" روشن بود که انقلاب در این لحظه شکست خورده است.

هفته ها برلین در جو بگیر بگیر بود؛ "اسپارتاکوس" برچسبی بود که بر  
 هر عمل خلافی که در شهر افسارگسیخته اتفاق می افتد می زدند- تکنیکی که  
 همیشه به توسط طبقات حاکم به کار برده می شد، اکنون به توسط سوسیال  
 دمکرات ها هم به کار می رفت. "مجرمین" عمده لوکزامبورگ و لیبکنشت  
 بودند؛ حتی نامه هایی به ادارات [به آلمانی] "روته فانه" آمد با درخواست از  
 لیبکنشت که "عمه باکره پیرم بگذرید"، و غیره. رهبران اسپارتاکوس خروج

از شهرها را نپذیرفتند. در شامگاه ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹، آن ها به توسط سربازان حکومتی زندانی قلمداد شدند. پس از یک بازپرسی اولیه در هتل ادن، روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت را، گویا برای بردن به زندان، از آن جا دور کردند. در خروج از هتل بطور جداگانه، سربازان هر دو را به طور وحشیانه ای کتک زده و به قتل رساندند.

## برنامه و موقعیت سیاسی ما<sup>۱</sup>

رفقا! امروز وظیفه ما بحث و تصویب یک برنامه می باشد. انجام این وظیفه تنها به خاطر محظورات رسمی نیست که ما دیروز یک حزب مستقل نوین بنیان گذاشته ایم و یک حزب نوین باید یک برنامه رسمی تدوین کند. جنبش های تاریخی بزرگی علل تعیین کننده شور و مشورت های امروزی بوده اند. موقع آن فرا رسیده که تمام برنامه ی سوسیال دمکراتیک سوسیالیستی پرولتاریا براساس یک بنیان نوین گذارده شود. رفقا! در انجام این، ما خود را با طرحی که مارکس و انگلس دقیقاً هفتاد سال پیش در "مانیفست کمونیست" ریختند، مرتبط می کنیم. چنان که می دانید، "مانیفست کمونیست" درباره سوسیالیزم، با تحقق اهداف نهایی سوسیالیزم به مثابه وظیفه ی مبرم انقلاب پرولتری، بود. این منظوری بود که مارکس و انگلس در انقلاب ۱۸۴۸ از آن دفاع می کردند؛ و هم چنین بود که آن ها نیز آن را به مثابه اساسی برای فعالیت بین المللی پرولتری می انگاشتند. پس هر دو "مارکس و انگلس" همراه با همه مغزهای رهبری کننده در جنبش پرولتری، معتقد بودند که وظیفه مبرم کاربرد سوسیالیزم بود. آن ها می اندیشیدند هم آن

<sup>۱</sup> این متن سخنرانی است که در کنگره ی بنیانگذاری حزب کمونیست آلمان (جامعه ی اسپارتاکوس)، در ۳۱ دسامبر ۱۹۱۸ کرده شد. متن از Politische Schriften I I (فرانکفورت: انتشارات اروپایی ۱۹۶۶)، ص ۲۰۱-۱۷۱. اظهارات شنوندگان از Der Grundungsparteitag der KPD ص ۲۰۱-۱۷۲ آمده است. ترجمه ی فارسی از متن انگلیسی با مطابقت با متن آلمانی می باشد.

چه ضروری بود، انجام یک انقلاب سیاسی و تصرف قدرت سیاسی دولت به خاطر ورود فوری سوسیالیزم به عالم گوشت و خون بود. سپس، چنان که آگاهید، مارکس و انگلس به یک تجدید نظر کامل در این دیدگاه پرداختند. آن ها در [نخستین] پیش گفتار مشترکشان در چاپ [مجدد] "مانیفست کمونیست" در ۱۸۷۲، [درباره اثر خود] می گویند:

"تأکید ویژه ای روی اقدامات انقلابی قید شده در پایان قسمت دوم نمی شود. امروزه آن بخش، از بسیاری جهات، باید طور دیگری بیان شود. نظر به گام های عظیم صنایع بزرگ [مدرن] در بیست و پنج سال اخیر و ترقی هماهنگ سازمان حزب طبقه ی کارگر، نظر به تجربه عملی حاصل شده، نخست در انقلاب فوریه، و سپس، باز هم بیشتر، در کمون پاریس، آن جا که پرولتاریا برای نخستین بار برای مدت دو ماه قدرت سیاسی را به دست گرفت، این برنامه در برخی جهات کهنه شده است. بخصوص یک چیز را کمون ثابت کرد، این که "طبقه کارگر نمی تواند به سادگی ماشین حاضر و آماده دولت را بگیرد و برای مقاصد خود به کار اندازد."<sup>۲</sup>

جمله بندی واقعی بخشی که گفته شد کهنه شده کدام است؟ به قرار زیر خوانده می شود:

"پرولتاریا سیادت سیاسی خود را به کار می برد تا تدریجاً همه ی سرمایه را از بورژوازی بستاند؛ همه ی وسایل تولید را در دست دولت، یعنی، پرولتاریای متشکل به عنوان طبقه ی حاکم، متمرکز کند؛ و کل نیروهای مولد را با سرعت ممکن افزایش دهد.

---

<sup>۲</sup> - مارکس - انگلس "مانیفست حزب کمونیست"، اداره ی نشریات به زبان های خارجی، مسکو ۱۹۵۱، ص ۱۱-۱۰ [با تغییرات جزئی در ترجمه ی جدید].

البته، در آغاز این تنها می تواند با دخالت مستبدانه در حق مالکیت و شرایط تولید بورژوازی اثر گذارد؛ لذا با اقداماتی که از نظر اقتصادی نامکفی و غیرقابل مدافعه به نظر می رسند، ولی در جریان جنبش، بیرون از خودشان رفته، تعدیات بیشتری را به نظام اجتماعی کهنه ضروری می کنند، و به عنوان وسایل انقلابی کردن کل شیوه ی تولید اجتناب ناپذیرند.

البته اقدامات در کشورهای گوناگون متفاوت خواهد بود.

معهدا در پیشرفته ترین کشورها، به طور عام [مفاد] زیرین مصداق دارند:

- ۱) الغای مالکیت زمین و کاربرد تمام بهره های مالکانه برای مصارف عمومی.
- ۲) مالیات های تصاعدی سنگین.
- ۳) الغای حق وراثت.
- ۴) مصادره اموال تمام مهاجران و یاغیان.
- ۵) تمرکز اعتبار در دست دولت به وسیله یک بانک ملی با سرمایه ی دولتی و انحصار مخصوص.
- ۶) تمرکز وسایل ارتباطی و انتقالی در دست دولت.
- ۷) افزایش در تعداد کارخانه ها و وسایل تولید تحت مالکیت دولت؛ آوردن زمین های لم یزرع به زیر فلاحه، بهبودی در خاک به طور کلی، بنا به یک برنامه ی اجتماعی.
- ۸) تعهد برابر کار برای همه. تأسیس ارتش های صنعتی، به خصوص برای کشاورزی.



۹) وحدت صنایع کشاورزی و تولیدی؛ الغای تدریجی تفاوت بین

شهر و ده.

۱۰) آموزش رایگان برای همه کودکان در مدارس عامه [دولتی].

الغای کار کودکان در کارخانه به شکل حاضرش. وحدت آموزش با

تولید صنعتی، و غیره، و غیره<sup>۳</sup>.

چنان که می بینید، با چند تغییر، این ها وظایفی است که امروز در برابر ما قرار دارند: کاربرد و تحقق سوسیالیزم. بین زمانی که برنامه بالا تدوین شد و لحظه ی حاضر، هفتاد سال توسعه ی سرمایه داری قرار دارد. و دیالکتیک تاریخ ما را دوباره به نظریه ای که مارکس و انگلس در ۱۸۷۲ به عنوان مخلوط ترک کرده بودند، رساند. در آن زمان، دلایل خوبی برای این اعتقاد وجود داشت که نظرات قبلی شان غلط بوده است. در این فاصله توسعه ی بیشتر سرمایه، ما را به این جا می رساند که آن چه در ۱۸۷۲ نادرست بوده، امروز حقیقتی شده و امروز آن چه مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ در برابرش قرار داشتند وظیفه ی بلاواسطه است. ولی بین آن نقطه رشد، آن آغاز، و نظرات و وظایف بلاواسطه ی ما، تمامی توسعه نه فقط سرمایه داری بلکه جنبش کارگری سوسیالیستی هم قرار دارد، به ویژه در آلمان به عنوان سرزمین پیشروی پرولتاریای مدرن. این توسعه شکل ویژه ای دارد.

زمانی که پس از سرخوردگی های انقلاب ۱۸۴۸، مارکس و انگلس این دیدگاه را رها کردند که پرولتاریا می تواند بلاواسطه و مستقیم سوسیالیزم را تحقق بخشد، در هر کشور حزب سوسیالیست و سوسیال دمکرات با دیدگاه های گوناگون به وجود آمد. وظیفه ی مبرم این احزاب در همه جا چنین

---

<sup>۳</sup> - همان جا، ص ۹۵-۹۳

اعلام شد، خرده کاری های روزمره در زمینه ی سیاسی و اقتصادی تا به تدریج ارتش های پرولتاریا را شکل دهند تا آن گاه که توسعه ی سرمایه به بلوغ رسد، آماده ی تحقق سوسیالیزم باشند. این تغییر بنیان کاملاً متفاوتی بود که برنامه ی سوسیالیستی بر آن استقرار یافت، و در آلمان این تغییر شکلی کاملاً تیبیک به خود گرفت. در آلمان برای سوسیال دمکراسی تا در هم ریختن ۴ اوت ۱۹۱۴ "برنامه ی ارفورت" معتبر بود که طی آن به اصطلاح نزدیک ترین حداقل وظایف نخستین نقشه شمرده می شد و سوسیالیزم تنها به عنوان ستاره ی راهنمایی در دور دست به عنوان هدف غایی قرار داشت. اما خیلی مهم تر از آن چه در برنامه نوشته شده طریقی است که آن برنامه در عمل تفسیر می شود. از این نقطه نظر، باید برای یکی از اسناد تاریخی جنبش کارگری ما اهمیت بسیاری قائل شد و پیش گفتاری است که فردریک انگلس برای چاپ ۱۸۹۵ مجدد "مبارزات طبقاتی در فرانسه" اثر مارکس نوشت. این صرفاً به خاطر زمینه ی تاریخی نیست که اکنون من این مسئله را دوباره طرح می کنیم بلکه موضوع به غایت مبرم بوده و وظیفه تاریخی ما است که برنامه مان را بر بنیانی که مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ ریختند، قرار دهیم. با در نظر گرفتن تغییرات حاصل از تکامل تاریخی، ما کاملاً روشن و دانسته باید

۴- "۴ اوت ۱۹۱۴" اشاره به رأی دادن در مورد اعتبارات جنگی به توسط وکلای پارلمانی سوسیال دمکراسی می کند، عملی که پایان انترناسیونال دوم را عیان کرد. در "جزوه یونیوس" روزا لوکزامبورگ به این خیانت به پرنسیب های سوسیالیستی حمله ی شدیدی می کند.

۵- "برنامه ی ارفورت" توسط کائوتسکی (قسمت تثوریک) و برنشتاین (وظایف پراتیک) برای نخستین کنگره قانونی حزب سوسیال دمکرات آلمان (س. پ. د.) پس از پایان قوانین آنتی- سوسیالیستی در ۱۸۹۱ تهیه شد. جانشین "برنامه ی گتا" به عنوان مشی رسمی س. پ. د. شد. به عنوان الگویی برای احزاب دیگر به کار رفت. مطالبات حداقل و حداکثر را مطرح می کند، ولی در مورد دیکتاتوری پرولتاریا چیزی نمی گوید. رجوع کنید به نقد برنامه ی ارفورت انگلس.

به تجدید نظر عمدی در نظراتی پردازیم که برای سوسیال دموکراسی آلمان تا سقوط ۴ اوت معتبر شناخته می شد. این تجدید نظر باید امروز به طور رسمی انجام شود.

رفقا! انگلس در پیش گفتار مشهوری که بر "مبارزات طبقاتی در فرانسه" اثر مارکس در ۱۸۹۵، [دوزاده سال] پس از مرگ مارکس نوشت مسئله را چگونه در نظر داشت؟ او پیش از هر چیز، با نظاره به گذشته تا سال ۱۸۴۸، نشان داد این عقیده که انقلاب سوسیالیستی در آستانه ی انجام است کهنه شده است و سپس او موضع را چنین ادامه می دهد:

"تاریخ نشان داده که ما همه، که این گونه می اندیشیدیم اشتباه می کردیم. تاریخ آشکار ساخت که وضع توسعه ی اقتصادی در قاره هنوز تا آمادگی برای الغای تولید سرمایه داری خیلی فاصله داشت. این را بدین سان اثبات کرد که انقلاب اقتصادی که از ۱۸۴۸ تا کنون در سرتاسر قاره رخ داده، صنعت بزرگ را در فرانسه، اتریش-مجارستان، لهستان، و اخیراً، روسیه مستقر ساخته و آلمان کشوری صنعتی در صف اول شده است. تمام این تغییرات بر بنیان سرمایه داری، بنیانی که هنوز در سال ۱۸۴۸ قابلیت بسط عظیمی را داشت، اتفاق افتاده است."

پس از جمع بندی تغییراتی که در دوره ی مذکور رخ داده، انگلس به وظایف مبرم حزب در آلمان می پردازد:

"چنان که مارکس پیش بینی کرد، جنگ ۷۱-۱۸۷۰ و شکست کمون برای چندی مرکز ثقل جنبش کارگری اروپا را از فرانسه به آلمان آورد. طبیعتاً سالیان دراز باید می گذشت تا فرانسه بتواند از

خونریزی مه ۱۸۷۱ به حال آید.<sup>۶</sup> از سوی دیگر، در آلمان در گرم خانه ای که با ورود بیلون های فرانسوی ایجاد شده بود، صنعت با سرعت روزافزونی حتی سریع تر و مقاوم تر از رشد سوسیال دمکراسی توسعه یافت.<sup>۷</sup> رشد بی سابقه و شگفت انگیز حزب به پاس فهمی است که کارگران آلمان از خودشان برای استفاده از حق رأی عمومی مصوب سال ۱۸۶۶ نشان دادند و این رشد به گواه ارقامی که اهمیت شان را هیچ کس نمی تواند انکار کند، بر تمام جهان آشکار شده است.<sup>۸</sup>

و سپس انگلس به شمارش مشهوری پرداخت که نشانگر رشد آرای حزب در هر انتخابات پس از انتخابات بود، تا ارقام سر به میلیون هازد و از این ترقی نتیجه ی زیر را گرفت:

"با بهره گیری پیروزمندانه از حق رأی انتخاباتی شیوه ی کاملاً نوینی از مبارزه به وسیله ی پرولتاریا پدید آمد. و این شیوه ی نوین توسعه ی سریعی یافته است. این کشف شده است که دستگاه های دولتی که در آن ها تسلط بورژوازی سازمان دهی شده، امکاناتی ارائه می دهند که به وسیله ی آن ها پرولتاریا می تواند با خود این دستگاه های دولتی پیکار کند. سوسیال دمکرات ها در انتخابات

<sup>۶</sup> - "خونریزی مه ۱۸۷۱" اشاره به شکست کمون و انتقام خونین بورژوازی از آن می کند.

<sup>۷</sup> - "معاهده ی فرانکفورت"، که به جنگ فرانسه- آلمان ۱ - ۱۸۷۰ پایان داد، فرانسه را مجبور به پرداخت ۵ بیلون فرانک غرامات کرد. این مبلغ پایه ای برای آغاز توسعه ی صنعتی آلمان شد.

<sup>۸</sup> - در ۱۸۶۶ بیسمارک حق رأی مردان را به رایشتاک [مجلس ملی] آلمان برد، تا آب باد را از آسیاب [بایدان های] سوسیال دمکراسی بگیرد. تلاش او با شکست روبرو شد. در ۱۸۶۷، بیل، لیبکنشت و چهار سوسیال دمکرات دیگر انتخاب شدند.

پارلمان‌های گوناگون محلی، شوراهای شهرداری‌ها و دادگاه‌های صنعتی شرکت کرده‌اند. هر جا که با اشغال آن پرولتاریا می‌توانست امکان اظهار نظری به دست آورد، بر سر آن با بورژوازی در افتاد. در نتیجه، بورژوازی و حکومت به آن جا رسیدند که از فعالیت‌های قانونی حزب کارگری بیش از فعالیت‌های غیرقانونی و از نتایج انتخابات خیلی بیشتر از نتایج شورش بیم داشته باشند.<sup>۱</sup>

در این جا انگلس به تفصیل به انتقاد از این اشتباه می‌پردازد که اصولاً ممکن است در شرایط سرمایه‌داری مدرن پرولتاریا بتواند به وسیله‌ی انقلاب خیابانی به چیزی دست بیابد. به نظر من از آن جا که ما امروز در میانه‌ی یک انقلاب، یک انقلاب خیابانی با همه‌ی متعلقات آن قرار داریم، وقت آن است به بررسی این نظریه‌ی پیردازیم که تا آخرین ساعت راهنمای مشی رسمی سوسیال دموکراسی آلمان ما بوده، نظراتی که مسئول تجربه‌ی ما در ۴ اوت ۱۹۱۴ بود. ["احسنت! احسنت!"]

به این ترتیب منظورم این نیست که انگلس با این بیانات، شخصاً مسئولیت همه‌ی مسیر رشدی را دارد که آلمان از سر گذرانیده است. صرفاً می‌گویم که این فشرده سند کلاسیکی از نظریه‌ی ای است که در سوسیال دموکراسی آلمان زنده بود و درست‌تر بگویم آن را کشت. رفقا این جا انگلس با همه‌ی تخصصی که او هم چنین در زمینه‌ی دانش نظامی<sup>۱</sup> داشت نشان می‌دهد که دیوانگی محض است باور داشته باشیم که خلق کارگر، در وضع موجود فن نظامی و صنعت، و شهرهای بزرگ امروزی، می‌تواند انقلابی خیابانی به وجود آورد و پیروز شود. در نتیجه‌ی مهم از این استدلال گرفته می‌شود. اولاً

---

<sup>۱</sup> - انگلس همیشه به هنر جنگ علاقه داشت، و در جنبش به عنوان "ژنرال" شهرت داشت.

مبارزه ی پارلمانتاریستی نقطه ی مقابل عمل مستقیم پرولتاریا قرار داده شده، و آن هم به مثابه تنها وسیله ی اجرای مبارزه ی طبقاتی قلمداد شده است. از این انتقاد "فقط پارلمانتاریزم" خالص نتیجه شد. ثانیاً به شکل قابل توجهی تمام ماشین نظامی، یعنی قوی ترین سازمان دولت طبقاتی، توده ی پرولتری چپانده شده در لباس نظامی، پیشاپیش در برابر هر تأثیر سوسیالیستی مصون و غیرقابل دسترسی اعلام شده. وقتی که پیش گفتار اعلام می کند، با توسعه ی مدرن ارتش های عظیم، این گمان جنون است که پرولترها می توانند به ضد سربازان مسلح به مسلسل و مجهز به همه ی وسایل فنی جدید پایداری کنند: این اظهار به روشنی مبتنی بر این فرض است که هر کس سرباز است پیشاپیش یک باره و برای همیشه، حامی طبقه حاکم باقی می ماند.

این اشتباهی است که بر اثر تجربه معاصر محکوم است، و اعلام آن از جانب مردی که در رأس جنبش ما قرار داشت غیرقابل درک است، اگر توجه نشود که این سند تاریخی تحت چه شرایط واقعی به وجود آمده است. به خاطر حفظ شرف دو استاد سترگمان، و به ویژه شرف انگلس، که مدت ها پس از مارکس مرد، و همیشه قهرمان وفادار تنوری های همکار سترگش بود، باید تأکید گردد چنان چه می دانیم انگلس این پیش گفتار را تحت فشار مستقیم فراکسیون پارلمانی آن زمان نوشت\*. این امر در سال هایی رخ داد که در

---

\* - همین نکته در "رفرم اجتماعی یا انقلاب" علیه کاربرد پیش گفتار انگلس از طرف برنشتاین برای توجیه تئوری رویزیونیستی خود نیز ذکر شده است. معهدا روزا لوکزامبورگ تفصیل کامل دست اندازی و تحریف در اثر انگلس را نمی دانست. این انگلس نبود که نظرات ظاهراً رویزیونیستی ذکر شده در این جا را نوشت. رهبران حزب، با استدلال به خاطر این که رایشتاگ تصویب قانون جدید آنتی سوسیالیست را مذاقه می کند و دادن زمینه ای به آن ها برای حمله به سوسیال دمکراسی خطرناک خواهد بود، همه تیکه هائی که در پیش گفتار خیلی

آلمان پس از قانون آنتی سوسیالیستی در سال های ۱۸۹۰- درون جنبش کارگری یک جریان قوی افراطی چپ وجود داشت که می خواست رفقای حزبی را از جذب تام به مبارزه ی پارلمانتاریستی صرف بر کنار نگه دارد. برای این که این عناصر افراطی را از نظر تنوری شکست دهند، و آن ها را عملاً خنثی کنند، برای این که نظرات آن ها را در پناه شخصیت استادان سترگ ما، از توجه توده ها کنار نگه دارند، ببل و رفقا (و این در مورد وضعمان در آن زمان از نظر تنوری و به طور تاکتیکی تیبیک بود: وکلای پارلمانی سرنوشت و وظایف حزب را تعیین می کردند) به انگلس که در خارج می زیست و به قول و قرار آن ها می بایست اطمینان می کرد فشار آوردند که آن پیش گفتار را بنویسد، با این استدلال که این پیش گفتار برای نجات جنبش کارگری آلمان از انحرافات آنارشیستی مطلقاً ضروری است. از آن زمان به بعد، این نظریه براتی بر همه ی آن چه سوسیال دمکراسی آلمان کرد و یا نکرد حاکم بود تا تجربه ی ۴ اوت ۱۹۱۴ بر سرمان آمد. این بود چگونگی اعلام پارلمانتاریزم محض. انگلس نتایج عملی کاربرد این پیش گفتار و تنوریش را ندید.

---

افراطی به نظر می رسیدند، حذف کردند. انگلس اعتراض نمود، ولی قبل از این که تغییراتی بتواند بدهد، مرد. نسخه اصلی دست نویس، با تغییرات ویراستاری رهبران حزب، پس از جنگ توسط د. ریازانوف، ویراستار آثار مارکس و انگلس، کشف شد. لذا، برای این که این جا فقط نمونه ای آمده باشد، پس از آن که انگلس دلایل استراتژیکی را که مبارزات باریکادی را به نظر عتیقه ای کرده بحث می کند (حربه های نوین، ساختن خیابان های عریض در نواحی جدید کارگران، و غیره) تیکه های زیرین حذف شده اند: "آیا به این معنی است که در آینده جنگ خیابانی دیگر نقشی ایفا نخواهد کرد؟ مشخصاً نه، تنها این معنی را می دهد که از ۱۸۴۸ شرایط برای رزمندگان شخصی [غیرنظامی] سخت تر شده، برای ارتش بهتر. لذا یک جنگ خیابانی آینده فقط موقعی پیروز می شود که این وضع ناموافق با ملاحظات دیگر خنثی گردد. لذا، جنگ خیابانی در ابتدای یک انقلاب بزرگ کمتر از توسعه بیشتر چنین انقلابی اتفاق می افتد، و باید با نیروهای بیشتری انجام شود. این نیروها، چنان که در تمام انقلاب فرانسه، در ۴ سپتامبر و ۳۱ اکتبر در پاریس، سپس حمله ی علنی را به تاکتیک های باریکادی انفعالی ترجیح می دهند."

مطمئنم هر کسی که آثار مارکس و انگلس را می‌شناسد و با روح پاک و زنده ی انقلابی که از تمام تعلیمات و نوشته‌هایشان می‌دمد آشناست باید معتقد باشد که انگلس نخستین کسی می‌بود که علیه انحرافات که از پارلمانتاریزم محض ناشی شد، علیه فساد و خفت جنبش کارگری که در آلمان قبل از ۴ اوت پا گرفت اعتراض می‌کرد. - زیرا که ۴ اوت ناگهان از آسمان فرو نیامد، بلکه نتیجه ی منطقی همه ی آن چه بود که ما روزها و سال‌های پیاپی انجام می‌دادیم. [احسنت! احسنت!] مطمئنم که انگلس- و مارکس، اگر زنده بود- نخستین کسی می‌بود که با همه ی قدرت علیه آن اعتراض می‌کرد، و با دستان نیرومند این ارباب را از فرو غلتیدن به باتلاق باز پس می‌کشید.\*

ولی انگلس در همان سال که پیش‌گفتار را نوشت، مرد. ما او را در ۱۸۹۵ از دست دادیم، و بدبختانه از آن زمان رهبری تنوریک از دست انگلس به دست کائوتسکی<sup>۱۰</sup> افتاد. نتیجه این شد که در هر کنگره سالانه حزب هر اعتراضی

\*- انگلس به کارل کائوتسکی در اشتوتگارت  
لندن، ۱ آوریل ۱۸۹۵

### بارون گرامی،

کارت پستال رسید. من با کمال تعجب در "فور ورتس [به پیش]" امروز تلخیصی از "دبیاجه" ام دیدم، که بدون اطلاع قبلی من چاپ شده و به چنان شکلی مثل شده که من [در آن] به عنوان یک پرستنده قانونیت به هر قیمت جلوه گر می‌شوم. خیلی خوبتر می‌شود اگر همه ی آن اکنون در "نویه سایت [عصر جدید]" بیاید تا این برداشت بی‌آبرو کننده از میان برود. در این مورد من آن چه را در اندیشه ام دارم هم به لیبکشتت خواهم داد و هم به کسانی که به وی این فرصت را داده‌اند- هر که می‌خواهند باشند- که عقیده ی مرا حتی بدون آن که یک کلمه در آن باره به خودم ذکر شود، تحریف کنند... (مارکس- انگلس "برگزیده مکاتبات"، انتشارات پروکرس مسکو، چاپ سوم، ۱۹۷۵- ترجمه ی فارسی)

<sup>۱۰</sup>- کائوتسکی، کارل (۱۸۵۴-۱۹۳۸). عامه‌کننده ی مارکسیزم در آلمان. "نویه سایت" [عصر جدید] را در ۱۸۸۳ بنیان گذاشت. بخش تنوریک "برنامه ی ار فورتن" را نوشت. جناح "چپ" حزب را تا پس از ۱۹۰۵ رهبری کرد. سپس رهبر مرکز شد- گرچه موضع سیاسی وی تغییر نکرد. مارکسیزم او به شدت با دارونیزم مخلوط بود. یکی از تنوریسین‌های اصلی انترناسیونال بود. حتی لنین اتوریته او را تا ۱۹۱۴ قبول داشت.



علیه پارلمانتاریزم محض از سوی هر گروه کوچک یا بزرگ انجام می شد که با مبارزه مصرانه ای در برابر این سترونی ایستادگی می کردند. مشی ای که نتایج خطرناکش می بایست بر همه روشن باشد، به عنوان آنارشیزم: آنارکو سوسیالیزم، یا کمیته ی آنتی مارکسیزم مهر زده می شد. مارکسیزم رسمی می بایست ردایی باشد در خدمت تمام حساب سازی ها، تمام روی برتافتن ها از مبارزه ی طبقاتی انقلابی واقعی، هر اقدام نیمه راهی که سوسیال دمکراسی آلمان و به طور کلی جنبش کارگری و اتحادیه ای را به خزیدن در چهارچوب و زمینه ی موجود جامعه سرمایه داری محکوم می کرد بدون هر کوشش جدی که آن جامعه را تکان بدهد یا از مسیر خارج سازد.

ولی امروز رفقا، ما به نقطه ای رسیده ایم که می توان گفت که ما باز به مارکس ملحق شده ایم، که ما زیر پرچم او پیش می رویم. اگر امروز در برنامه ی مان اعلام می کنیم که وظیفه ی مبرم پرولتاریا- در یک جمله گفته شود- جز این نیست که از سوسیالیزم یک حقیقت و واقعیت بسازیم، و ریشه و شاخه ی کاپیتالیزم را نابود کنیم، با گفتن این ما بر زمینه ای موضع می گیریم که مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ ایستاده بودند و در پرنسیب هرگز از آن عدول نکردند. اکنون آشکار شده است که چه چیز مارکسیزم واقعی است و چه چیز مارکسیزم بدلی است، آن چه مدتی دراز مارکسیزم رسمی سوسیال دمکراسی آلمان بوده، نیز [ابراز احساسات] شما از نمایندگان آن مارکسیزم می بینید که کارتان به کجا کشیده است. از نمایندگان کوچک و بزرگ ابرت، داوید، و شرکاء!<sup>۱۱</sup> این ها نمایندگان مشی ای بودند که برای دهه ها به عنوان

---

<sup>۱۱</sup> - ابرت، فریدریش (۱۹۲۵-۱۸۷۱). کارگر و رهبر ترییدیونیون. وکیل در ۱۹۱۲. کرسی اجرایی س. پ. د. را پس از مرگ بیل در ۱۹۱۳ عهده دار شد. با اکثریت س. پ. د. در طول جنگ باقی ماند. به صدراعظم آن وقت، شاهزاده ماکس از بادن، توصیه کرد که نوسکه

مارکسیزم حقیقی و فسادناپذیر عنوان می شد. نه، مارکسیزم نمی تواند در این جهت برود، نمی تواند پهلو به پهلو به سیاست ضدانقلابی مردانی چون شیدمان<sup>۱۲</sup> گام بردارد. مارکسیزم واقعی علیه آن ها که در تحریف آن می کوشیدند نیز مبارزه می کند. آن با نقب زدن در زیر بنیادهای جامعه ی سرمایه داری، چنان خوب کار می کند که امروز بهترین بخش پرولتاریای آلمان زیر درفش ما، درفش طوفانی انقلاب، مارکس می روند. و ما نیز بر روی آن آن جا که هنوز ضدانقلاب مسلط به نظر می رسد پیروان و همزمان آینده مان را داریم.... بر اثر جنگ جهانی، برای طبقات سرمایه دار با حفظ سلطه ی طبقاتی و شیوه ی سرمایه داریشان هیچ گونه راهی برای بیرون آمدن از دشواری هایشان وجود ندارد. و چنین است که ما به حقیقتی رسیده ایم که برای نخستین بار توسط مارکس و انگلس در سند عظیم "مانیفست کمونیست" به عنوان اساس علمی سوسیالیزم گفتند: "سوسیالیزم

---

را برای سرکوبی شورش ملوانان در کیل بفرستد. می خواست سلطنتی مانند انگلیس در آلمان باشد. حوادث او را به تشکیل حکومت موقت در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ کشاند. نخستین رئیس جمهور جمهوری وایمار ۲۵-۱۹۱۹ شد. به عنوان رئیس جمهور وظیفه خود دانست که نمایندگی "خلق" و نه حزب را کند.

- داوید، ادوارد (۱۹۳۰-۱۸۶۳). رویزونیست. با المار روی مسئله ی کشاورزی در سال های ۱۸۹۰ کار کرد. هوادار عقاید دولت سوسیالیستی و ندرالیستی و المار در طول زندگی بود. در طول جنگ هوادار اکثریت و سیاست توسعه طلبی بود و نخستین رئیس جمهور مجلس ملی در ۱۹۱۹.

- نوسکه، گوستاو (۱۹۴۶-۱۸۶۸). مبل ساز سابق، اتوریته س. پ. د. در مسایل دفاع ملی و نظامی. در جلسه ی ۱۹۰۷ انترناسیونال در اشتوتگارت، او علیه قطع نامه ی لوکزامبورگ- لنین به ضد جنگ بر اساسی ناسیونالیستی استدلال کرد. وزیر دفاع حکومت ابرت- شیدمان شد و انقلاب ژانویه را فرو نشانید. او به عنوان قصاب و دارزن مشهور بود.

<sup>۱۲</sup> شیدمان، فیلیپ (۱۹۳۹-۱۸۶۵). جناح راست سوسیال دمکرات. وکیل ۱۸-۱۹۰۳ و ۳۳-۱۹۲۰. معاون رئیس جمهور رایشناگ در ۱۹۱۲، ولی به خاطر عدم قبول به ادای احترام به قیصر اخراج شد. مدافع سیاست س. پ. د. در طول جنگ بود، کلمات مشهورش: "ما سوسیال دمکرات ها از سرزمین پدری را به خاطر فتح آن دفاع می کنیم." در حکومت موقت شاهزاده ماکس از بادن بود. جمهوری را در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ دو ساعت قبل از لیکنکشن اعلان کرد. در ۲۰ ژوئن ۱۹۱۹، برای اعتراض به معاهده ورسای، کابینه را ترک گفت.

یک ضرورت تاریخی خواهد شد." و این همان چیزی است که به معنای واقعی کلام تجربه می کنیم.

سوسیالیزم یک ضرورت شده نه صرفاً به خاطر این که پرولتاریا دیگر نمی خواهد تحت شرایطی که از طرف طبقه ی سرمایه دار به او تحمیل شده زندگی کند بلکه، بیشتر به خاطر این که اگر پرولتاریا وظایف طبقاتیش را انجام ندهد، اگر سوسیالیزم را تحقق نبخشد، همه ما در آستانه ی سقوط هستیم. [ابراز احساسات طولانی]

رفقا: این شالوده ی عام برنامه ما است که امروز به طور رسمی تصویب می کنیم، و طرح آن را همه در جزوه ی "جامعه ی اسپارتاکوس چه می خواهد؟" خواندید. برنامه ما تضاد دانسته ای با دیدگاه برنامه ی ارفورت دارد. در تضاد دانسته ای است با جدا ساختن مطالبات فوری به اصطلاح حداقل برای مبارزه ی سیاسی و اقتصادی از هدف سوسیالیستی به مثابه برنامه ی حداکثر، در تضاد دانسته ای با آن ما نتایج هفتاد سال تکامل و بالاتر از همه، نتایج فوری جنگ جهانی را از میان می بریم، به این ترتیب که می گوئیم: برای ما برنامه حداقل و حداکثر وجود ندارد؛ سوسیالیزم یکی و همان است؛ این حداقلی است که ما امروز باید تحقق بخشیم. ["احسنت! احسنت!"] [...]

نگاهی آزماینده به مرحله نخستین انقلاب که اکنون پایان یافته بیفکنیم.

جنبش در ۹ نوامبر آغاز شد. انقلاب ۹ نوامبر با عدم کفایت و ضعف مشخص می شد. این شگفت آور نیست. انقلاب در پی چهار سال جنگ، چهار سالی که در آن پرولتاریای آلمان با تعلیمات سوسیال دموکراسی و اتحادیه های آزاد کارگری با بدنامی تحمل ناپذیری تعهدات سوسیالیستی اش را آن چنان نفی می کرد که در هیچ کشور دیگری سابقه نداشت. ما مارکسیست ها

و سوسیالیست ها که اصل رهنمایان، پذیرش تکامل تاریخی است، نمی توانستیم انتظار بداریم که آلمانی که شبج هولناک ۴ اوت و چهار سال پس از آن را از سر گذرانیده، ناگهان در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ انقلابی با شوکت همراه با آگاهی طبقاتی و هدف مشخص داشته باشد. آن چه ما در ۹ نوامبر تجربه کردیم تا سه چهارم آن سقوط امپریالیزم موجود بود تا پیروزی یک اصل نوین. ["احسنت! احسنت!"]

لحظه ی سقوط امپریالیزم، غول پاگلی، که از درون فرو می ریزد، آمده بود. دنباله این سقوط جنبشی کمابیش بلشویبی بود. جنبشی که عملاً از هرگونه برنامه ی آگاهانه خالی بود. تنها منبع اتحاد اصل سرسخت و پا برجای این شعار بود: "از شوراهای کارگران و سربازان". این بیان کلیدی به این انقلاب علیرغم عدم کفایت و ضعف مراحل اولیه اش فوراً مهر انقلاب سوسیالیستی پرولتاریایی می داد. در برابر آن هایی که بر بلشویک های روس افترا می بارانند نباید فراموش کنیم و باید پاسخ بدهیم: "کجا الفبای انقلاب کنونی تان را آموختید؟ آیا روس ها نبودند که به شما شوراهای کارگران و سربازان را آموختند؟"<sup>۱۳</sup> [ابراز احساسات] آن پیگمه هایی [کوتوله ها] که امروز، به عنوان سران -آن چه به دروغ حکومت سوسیالیستی آلمان می نامند- یکی از وظایف عمده شان می دانند، الحاق به امپریالیست های بریتانیایی را در حمله قتالی بر بلشویک ها یکی از وظایف عمده شان می دانند، و در عین حال رسماً قدرت خود را بر شوراهای کارگران و سربازان پایه می نهند، بدین صورت قبول می کنند که انقلاب روسیه نخستین شعارها را برای انقلاب جهانی آفرید. ما بر اساس وضع موجود می توانیم با اطمینان

<sup>۱۳</sup> - حکومت "سوسیالیستی" ابرت- شیدمان و شرکاء بر پایه ی شوراهای کارگران و سربازان قرار داشت که در آن نیروهای قدیمی س. پ. د. هنوز اکثریت بودند.

پیش بینی کنیم در هر کشوری، پس از آلمان، انقلاب پرولتری بعدی بشکفتد، نخستین گام تشکیل شوراهای کارگران و سربازان خواهد بود. [زمزمه تصدیق]

[....] در آلمان، وقایع راه مشخص انقلاب های پیشین را دنبال کردند. خون مصدومین نامی شتراسه [خیابان] در ۶ دسامبر، خون ناویان ۲۴ دسامبر،<sup>۱۴</sup> حقیقت را در دسترس توده های وسیع خلق قرار داد. [...] من نقل قولی از لسینگ، که همیشه علاقه سمپاتیک مرا بر می انگیزد می آورم. او در یکی از آخرین نوشته هایش، به عنوان کتابدار ولفنبوتل، چنین نوشت:

"منی دائم آیا فدا کردن شادی و زندگی برای حقیقت می تواند یک وظیفه باشد... ولی این قدر می دانم، که وظیفه ی ماست، اگر ما علاقه به آموزش حقیقت داریم یا آن را تماماً بیاموزیم یا ابداً [آن را نیاموزیم]. آموختن حقیقت با روشنی و صراحت، نه به طور پنهانی، بدون کتمان، ملهم از قدرتش با کمال اعتماد... زیرا خطا هر چه خشن تر باشد راه رسیدن به حقیقت کوتاه تر و مستقیم تر است، حال آن که یک خطای بسیار ملایم محتمل است به سهولت هر چه بیشتر متناسب تا ابد ما را از حقیقت دور نگه دارد، چنان که ما تمیز این که

---

<sup>۱۴</sup> - "قتل عام شاسی شتراسه" در نتیجه ی کیششی برای کودتایی بود که کمیته ی اجرایی شوراهای کارگران و سربازان، که توسط ابرت- شدیمان کنترل می شد، بازداشت شدند. این کوشش برای کودتا ناکام ماند و در پیکار علیه نیروهای دولتی، تعدادی از اسپار تاکیست ها و رهگذران کشته شدند. کارل لیبکنشت در سخنرانش در کنگره ی نخست حزب کمونیست آلمان، دولت را به توطئه کودتا به عنوان مستمسی برای حمله به اسپار تاکیست ها متهم کرد.

در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۸، هنگی از ملوانان وظیفه در برلین از اطاعت دستورات سرپیچی کردند و به عنوان گروگان رئیس نظامی س. پ. د. برلین اوتو ولز، را گرفتند. ابرت فرمان داد تا گردان های ژنرال لکیس به ملوانان، که کارگران برلین از آن ها حمایت می کردند، حمله کنند. در این پیکار ۱۱ ملوان و ۵۶ سرباز دولتی کشته شد. این حادثه به عنوان نمونه دیگری از تحریکات رژیم "سوسیالیستی" ذکر شده که فقط به دنبال مستمسک هایی برای حمله به اسپار تاکیست ها می گشت.

آن یک خطاست را مشکل می یابیم... کسی که می اندیشد حقایق را در پس نقاب و نقاشی شده برای بشریت نقل کند، احتمالاً جاکش حقیقت است، ولی هرگز عاشق حقیقت نیست."

رفقا! آقایان هاسه، دیتمان،<sup>۱۰</sup> و غیره آرزو کردند در پس نقاب و اندوده به رنگ انقلاب بیاورند و سوسیالیزم را به کار برند. لذا آن ها نشان داده اند که جاکش های ضدانقلابند. امروز ما از این ابهامات آزادیم، و آن چه پیشنهاد شده بود در هیکل های وحشی و ستبر آقایان ابرت و شیدمان علنی شد. [...]

مطمناً، بی فکران تصویری متفاوت از تسلسل وقایع داشتند. آن ها تصور کردند فقط ضروریست سرنگونی حکومت کهنه، انتصاب یک حکومت سوسیالیستی در رأس امور، و سپس افتتاح سوسیالیزم با حکم. یک بار دیگر، آن یک وهم بود. سوسیالیزم نه می خواهد و نه می تواند با حکم ها آفریده شود، و نه با هر حکومتی هر چند سوسیالیستی استقرار می یابد. سوسیالیزم باید به توسط توده ها، به توسط هر فرد پرولتر آفریده شود. هر جا که زنجیرهای سرمایه داری بافته شده، آن جا باید شکسته شود. فقط این است سوسیالیزم، و فقط این گونه سوسیالیزم آفریده شود.

شکل خارجی مبارزه برای سوسیالیزم چیست؟ اعتصاب است. و برای این است که مرحله اقتصادی [پس از فاز سیاسی] باید به آستانه ی پرده دوم انقلاب بیاید. [...]

لذا رفقا، ابرت و شیدمان به نقطه ای می رسند که جنبش ضدانقلابی خودش را با آن می رساند. آن ها قادر نخواهند بود شعله های برخاسته از مبارزه ی

<sup>۱۰</sup> - هاسه و دیتمان اعضای س. پ. د. بودند که با حکومت "سوسیالیستی" ابرت- شیدمان و به امید به چپ بردن آن سازش کردند. این تلاش شکست خورد، و هر دو هاسه و دیتمان از حکومت در ۲۶ دسامبر ۱۹۱۸ استعفاء کردند. (دو روز قبل، این سخنرانی ایراد شد).

طبقاتی اقتصادی را خاموش کنند، و نیز بهترین تلاششان هنوز بورژوازی را ارضا نخواهد کرد. آن‌ها یا محو می‌شوند، و به جایشان از طرف ضدانقلاب به دور گروئر<sup>۱۶</sup> یا شاید یک دیکتاتوری ناقابل میلیتاریست تحت هیدنبورگ جمع می‌شود، یا شاید آن‌ها باید در برابر قوای ضدانقلابی دیگر سر فرود آورند.

[....] کسی نمی‌تواند پیش بینی کند. برای کمک به فهم زمینه‌ای که ما بر اساس آن از موضع دیروزمان<sup>۱۷</sup> دفاع می‌کردیم، به طور معترضه بگذارید، بگویم که اعتراض ما به تجدید تاکتیک‌هایمان تنها به یک شق واحد بود.

[....] شما همه خوانده‌اید که گردان‌های آلمان در ریگا هم اکنون دوش به دوش انگلیسی‌ها به ضد بلشویک‌های روس رژه می‌روند. رفقا، اسنادی در دستم است که ما را به مرور آن چه اکنون در ریگا می‌گذرد قادر می‌سازد. تمام آن از مرکز فرماندهی ارتش هشتم، که با آقای اوگوست وینینگ<sup>۱۸</sup>، سوسیال‌دمکرات آلمانی و رهبر تریدیونیون، ساخت و پاخت می‌کند. به ما

---

<sup>۱۶</sup> - گروئر، ویلم (۱۸۳۹-۱۸۶۷) ژنرال آلمانی. پس از لودندورف در پایان جنگ جهانی اول آمد، و به عنوان اعتراض به معاهده‌ی ورسای استعفاء کرد. وزیر دفاع در جمهوری وایمار (۱۹۳۲-۱۹۲۸)، و وزیر داخله (۲-۱۹۳۱).

<sup>۱۷</sup> - وقتی که روزا لوکزامبورگ از موضع "ما" صحبت می‌کند، منظورش کمیته مرکزی جامعه‌ی اسپارناکوس است، که از لوکزامبورگ، لیبکنشت، لوی، تال‌هایمر، لانگه، دونکر، پیک، ابرلاین، یوگیشز، مایر، و کاته دونگر تشکیل می‌شد. کمیته‌ی مرکزی پیشنهاد کرد که حزب کمونیست جدیدالتأسیس در انتخابات مجلس ملی شرکت کند، و دلیلش این بود که کارگران هنوز از نظر سیاسی بالغ نبوده و تجربه‌ی انتخاباتی روند آموزشی مهمی می‌باشد، حتی اگر مجلس ملی قلابی باشد. این پیشنهاد با رأی ۲۳- [۶۶] ۶۲ باخت.

<sup>۱۸</sup> - وینینگ، اوگوست (۱۹۵۶-۱۸۷۸). مدیر اتحادیه‌ی آلمانی ساختمان‌سازان. ناسیونالیست شدید در طول جنگ، حامی سیاست انضمام طلبی بود که فکر می‌کرد به نفع طبقه‌ی کارگر آلمان است. پس از نوامبر ۱۹۱۸ کمیسر رایش در ایالات بالتیک شد. ارتشی برای جنگ به ضد انقلاب روسیه پدید آورد. پس از کودتای کاب ۱۹۲۰ یک راستی شد.

همیشه گفته اند که ابرت و شیدمان بدبخت محکومین آنتانت<sup>۱۹</sup> [کشورهای محور] هستند. ولی از خود آغاز انقلاب هفته هاست، که تاکتیک "فور وارتس" چنین بوده که القا کند سرکوب انقلاب روس خواست جدی آنتانت است. [...]

در رابطه با این نکته، در پایان گزارشم برایتان قطعه‌نامه ای [...] می خوانم. [...] کوشیدم به شما نشان دهم که انقلاب ۹ نوامبر، بالاتر از هر چیز، یک انقلاب سیاسی بود. حال آن که ضروری است که گذشته از آن و به طور عمده یک انقلاب اقتصادی باشد. ولی فراتر، جنبش انقلابی محدود به شهرها بود، و تا کنون نواحی روستایی عملاً دست نخورده مانده اند. [...] بهترین ایده نظام اقتصادی سوسیالیستی الغای تضاد و اختلاف بین شهر و روستاست. [...] نخستین کار دشمنان ما آن گاه که شعله های اعتصابات سوسیالیستی آغاز به سوزاندن پاشنه هایشان بکند بسیج دهقانان، طرف داران متعصب مالکیت خصوصی، خواهد بود. تنها یک راه مانده که به ضد این قدرت مخاطره آمیز ضدانقلاب باز است. ما باید مبارزه ی طبقاتی را به نواحی روستایی بکشانیم، ما باید پرولتاریای بی زمین و دهقانان فقیرتر را به ضد دهقانان دارا تر بسیج کنیم. [ابراز احساسات بلند]

[...] توده باید بیاموزد چگونه قدرت را با کاربرد قدرت به کار برد. راه دیگری برای آموختن به آن ها وجود ندارد. خوشبختانه روزهایی که تکلیف شده بود پرولتاریا را به طور سوسیالیستی "بیاموزید" سپری شده است. مارکسیست های مکتب کائوتسکی هنوز به وجود آن روزهای محو شده باور دارند. معنی آموزش توده های پرولتاری به طور سوسیالیستی به آن ها،

<sup>۱۹</sup> - محور = آنتانت از نظر تاریخی، اتحاد کشورهای سرمایه داری به ضد بلشویک ها می باشد.



خطابه و جزوه دادن و اعلامیه پخش کردن بود. نه! مکتب پرولتاریای سوسیالیستی به هیچ یک از این ها احتیاج ندارد. کارگران در مکتب عمل می آموزند. [احسنت! احسنت!..] " این است شعار ما: پیش از هر چیز عمل. و عمل باید آن باشد که شوراها ی کارگران و سربازان رسالتشان را تحقق ببخشند و بیاموزند که تنها قدرت علنی تمام کشور بشوند. [...]

روزا لوکزامبورگ

منبع: انتشارات سیاهکل، سال ۱۳۵۸ (برگزیده آثار روزا لوکزامبورگ)

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: [yasharzarri@yahoo.com](mailto:yasharzarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶